گزارش خبری

طلاق با زندگی مردان چه می‌کند؟

شادی مکی

طلاق و ترک زندگی مشترک مرحله بسیار سختی است که برخی افراد در طول زندگی خود تجربه می‌کنند. اگرچه معمولا آثار منفی این پدیده بر زندگی فرزندان حاصل از چنین زندگی‌هایی مورد توجه قرار می‌گیرد، اما این اتفاق قطعا آثاری هم بر زندگی هریک از زوجین بر جای خواهد گذاشت. آثاری که برخی از آنها ناگوار و تلخ است. با توجه به اینکه اوضاع‌وخیم زندگی زنان بعد از طلاق همواره مورد توجه بوده و این تفکر اشتباه در میان برخی از افراد جامعه ایجاد شده است که مردان بعد از طلاق رنج روانی آنچنانی را تحمل می‌کنند و آسیب کمتری را متحمل می‌شوند، در این گزارش سعی شده است تبعات طلاق بر زندگی مردان مورد بررسی قرار بگیرد.

در حقیقت طلاق نه‌تنها جنبه عاطفی زندگی زوجین را تحت تاثیر قرار می‌دهد، بلکه می‌تواند بر بسیار ابعاد زندگی آنها هم تاثیرگذار باشد. با این حال در بسیاری از جوامع این باور وجود دارد که مردان با سرعت بیشتری نسبت به زنان یا زندگی مجردی و ترک زندگی مشترک کنار می‌آیند و با سرعت هم با زنان دیگر وارد ارتباط می‌شوند. اما برخی از مطالعات نشان داده است که نه‌تنها طلاق زندگی مردان را هم به‌شدت تحت تاثیر قرار می‌دهد، بلکه آثار منفی این پدیده بر زندگی مردان بیش از زنان است. حتی برخی پژوهش‌ها به این نتیجه دست یافته‌اند که مردان سه برابر زنان دچار مشکلات جسمی و روحی ناشی از طلاق می‌شوند. در حالی که در مقایسه با آنها احیانا حمایت کمتری را از جامعه دریافت می‌کنند.

به عنوان مثال، مردان بعد از طلاق احساساتی مانند افسردگی، سرخوردگی، خشم و افسردگی را تجربه می‌کنند و حتی ممکن است پرخاشگر شده و میل به مصرف الکل و مواد را بروز دهند. آن‌هم در شرایطی که به صورت معمول جوامع با تسکین آلام مردان بعد از طلاق کمتر از آسیب‌های زنان و کودکان بعد از شکست زندگی مشترک توجه می‌کنند. به معنای دیگر، مردان بعد از طلاق کمتر از زنان مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. جامعه معمولا در مردان انتظار دارد که به دلیل مردبودن هر شرایطی را تحمل کرده و از سختی‌های شرایط گلایه نکنند.

آثار طلاق در زندگی مردان

اگرچه مشکلات مردان و زنان پس از طلاق متفاوت است، اما در یک صورت‌بندی کلی هر دو زوج بعد از طلاق تحت‌تاثیر عوارض اقتصادی، اجتماعی، جسمی و روانی طلاق قرار می‌گیرند. در عین حال، طلاق برای مردان پیامدهای اجتماعی و بیم‌فردی خاصی دارد که به این آلام اضافه می‌شود.

الف. قضاوت منفی جامعه نسبت به مردان: معمولا بعد از طلاق مردان با قضاوت منفی جامعه مواجه شده و در اولین مرحله آنها مقصر اصلی طلاق تلقی می‌شوند. مسئله‌ای که باعث ایجاد حس گناه در مرد می‌شود و می‌تواند آثار سوئی بر روابط شغلی، روابط دوستانه و حتی روابط خانوادگی آنها بر جای بگذارد؛ موضوعی که باعث افزایش خطر برهنگاری‌های اجتماعی، انحرافات جنسی، مصرف مواد مخدر و الکل در میان مردان می‌شود.

ب. خلا عاطفی در زندگی هم یکی از آلامی است که برخلاف تصور عمومی بعد از طلاق در مردان ایجاد می‌شود. به این معنا که معمولا در جوامع این‌گونه تلقی می‌شود که مردان نسبت به زنان از قدرت روحی بیشتری برخوردار هستند و بعد از طلاق نیاز به توجه و حمایت دیگران ندارند و احساسا و روحا چندان از این وضعیت نمی‌رنند. این تفکر اشتباه باعث می‌شود خانواده و اطرافیان مرد حمایت عاطفی لازم را بعد از طلاق و برای عادت‌کردن او به زندگی جدید، نداشته باشند. این مسئله باعث ایجاد مشکلات روانی و اجتماعی برای این گروه از مردان می‌شود.

ج. بدین‌شمن مردان نسبت به ازدواج دوم و عدم تمایل به تکرار چنین رابطه‌ای و تمایل به مجردماندن: از دیگر پیامدهای طلاق بر مردان است. تحقیقات نشان می‌دهد مردان نسبت به زنان، پس از طلاق تمایل کمتری به ازدواج دوباره دارند.

چ. مشکل در ازدواج دوم هم مسئله دیگری است که مردان طلاق‌گرفته با آن مواجه می‌شوند. به این معنی که برخی گروه دیگر از مردان که به لحاظ عاطفی و فیزیکی به همسر خود وابسته بوده‌اند، بلافاصله پس از مدارکه وارد رابطه بعدی می‌شوند؛ روابطی که معمولا ناپایدار و مخرب هستند. زیرا این ارتباط‌ها معمولا برای تسکین درد‌های ناشی از طلاق و جرّ قدرت‌نمایی عرفی در همسرای سابق بوقرار شده و دربواره آنها بررسی‌های دقیقی انجام نمی‌شود. از سوی دیگر، بسیاری از زنان کمتر رسیک ازدواج با مردی را که طلاق گرفته می‌پذیرند.

ح. مشکلات مالی و اقتصادی طلاق یکی از مهم‌ترین آثاری است که این پدیده بر زندگی زوج بر جای می‌گذارد. در فرایند طلاق و تا مدت‌ها بعد از آن، هزینه‌های مالی جدای مبانی مهریه، نفقه و فزایندهای قضائی را نیز تجربه می‌کنند. به عنوان مثال، فشار مالی پرداخت مهریه برای مردان می‌تواند منجر به ورشکستگی و حتی زندانی‌شدن آنها شود. در پی این مسائل، ممکن است آسیب‌های اجتماعی دیگر مانند برهنگاری و مصرف مواد و آثار روان‌شناختی مانند افسردگی در مردان بروز کند. افسردگی در مردان نیز تمام جنبه‌های زندگی آنان را در بر می‌گیرد و پیامدهای دیگری را در پی دارد.

د. پیامدهای روان‌شناختی و عاطفی طلاق به این معناست که معمولا بعد از طلاق مردان دوگانگی عاطفی و اختلالات خلقی را تجربه می‌کنند. در روزهای بعد از مدارکه، مردان همواره سعی می‌کنند برای این سوالات خود پاسخ مناسبی پیدا کنند. اولا آیا تصمیم درستی گرفته‌ام یا خیر؟ آیا با تصمیم بهتری هم می‌توانستم انجام کنم؟ این دوگانگی عاطفی به همراه عوارض تعامل تشرنی‌اب که مرد با آنها دیگر می‌شود منجر به احساس ناامیدی، احساس بیهوده و بی‌معنایی، بی‌لذتی و در نهایت افسردگی در چنین مردی می‌شود.

ر. گرایش به نوعگرایی هم از دیگر مواردی است که می‌تواند زندگی یک مرد را بعد از طلاق مورد تهدید قرار دهد. زنان معمولا مانعی محکم بر سر راه بروز رفتارهای پرخطر، نظیر تشکیل رابطه با افراد ناباب و انحرافات مختلف در همسران خود هستند. به‌علاوه اینکه همان‌طورکه گفته شد، اختلالات خلقی بعد از طلاق می‌تواند باعث گرایش به نوعگرایی در میان مردان جوان شود.

ز. دشواری در مراجعت از فرزندان هم از دیگر مشکلاتی است که برای گروهی از مردان طلاق‌گرفته ایجاد می‌شود: البته گروهی که مراقبت از فرزند یا فرزندان خود را بعد از جدایی بر عهده گرفته‌اند. از آنجایی که مادران توانایی و انعطاف بیشتری برای مراقبت از فرزندان دارند، در این موارد مادران بیشتر به مراقبت از فرزندان می‌پردازند. در عین حال، مردان هم مردان مشارکت‌دهنده برای تامین‌برابرکیر می‌شود. مردان علاوه‌بر توانایی کمتر برای تأمین نیازهای عاطفی و تربیتی فرزندان خود، معمولا به دلیل مراقبت از آنها در زمینه شغلی نیز دچار مشکل می‌شوند. بدرمان مجرد علاوه‌بر کاهش ساعات کاری به دلیل رسیدگی به فرزندان، معمولا تمرکز بر شغل خود را از دست می‌دهند.

به هر حال هنوز هم یکی از آلامی است که برخلاف تصور عمومی بعد از طلاق در مردان ایجاد می‌شود. به این معنا که معمولا در جوامع این‌گونه تلقی می‌شود که مردان نسبت به زنان از قدرت روحی بیشتری برخوردار هستند و بعد از طلاق نیاز به توجه و حمایت دیگران ندارند و احساسا و روحا چندان از این وضعیت نمی‌رنند. این تفکر اشتباه باعث می‌شود خانواده و اطرافیان مرد حمایت عاطفی لازم را بعد از طلاق و برای عادت‌کردن او به زندگی جدید، نداشته باشند. این مسئله باعث ایجاد مشکلات روانی و اجتماعی برای این گروه از مردان می‌شود.

خواهران غریب

یک خواهر به دست پدر کشته شد، یکی فرار کرد و دیگری بستری است

شاهد حلاج‌نیشابوری

دختر جوانی که خواهرش به خاطر طلاق‌گرفتن قربانی خشم مادر و پدرش شده است، در این مصاحبه اختصاصی جزئیات زندگی خود و خواهر کشته‌شده‌اش را شرح داد. در آخرین روز بهمن‌ماه امسال مدیرکل بهزیستی کرمانشاه اعلام کرد که پدری در کرمانشاه، دختر ۲۳ساله خود را به دلیل جدایی از همسرش با ضربات چاقو به قتل رسانده است. براساس گزارش‌های اولیه، این حادثه در پی اختلافات خانوادگی رخ داده است و دختر جوان که دنیا نام داشت، پس از جدایی از همسرش، به خانه پدری بازگشته بود، اما با وجود موافقت اولیه پس از چند روز با مخالفت و خشم پدر خود روبه‌رو شد. در جریان یک درگیری، پدر با ضربات چاقو به دختر خود حمله کرد و او را به قتل رساند. پس از وقوع این حادثه، نیروهای انتظامی و مقامات قضائی وارد عمل شده‌اند و تحقیقات درباره این قتل خانوادگی و منتسب به ناموس آغاز شد. درحال‌حاضر پرونده این جنایت در دست بررسی قرار دارد و مرد متهم به فرزندکشی هم تحت بازداشت قرار گرفته است. خواهر بزرگ‌تر دنیا هم چند سال قبل از شوهرش جدا شده، یعنی زمانی که تقریبا همسن دنیا بود. اما او به خاطر اینکه احساس می‌کرد جانش در خطر است، به شهر دیگری رفت. در ادامه مصاحبه با او را می‌خوانید.

خب. نقش مادرتان در قتل دنیا چیست؟

چندین سال است همیشه دستورات تحت نظر مادرم بوده و پدر ما نقشی نداشت و هفته‌ای یک روز می‌آمد و آن یک روز هم آن‌قدر از طرف مادرم تحقیر می‌شد که ما برای پدرمان غصه می‌خوردیم که چرا این‌گونه است و زمانی هم که می‌آمد علاوه بر اینکه تحقیرها بود، هر کاری که در آن یک هفته کرده نشان می‌داد. حتی می‌گفت ظرف را نشستند. دیر از سر سفره با شدند. بیرون که به‌هیچ‌عنوان حق نداشتیم برویم. حتّی اگر دم در می‌رفتیم، مادرم به پدرم می‌گفت که رفتند دم در. آن‌قدر برای پدرم تعریف می‌کرد که پدرم داد و بی‌داد می‌کرد و چند بار گفت همه‌تان را با چاقو می‌کشم. می‌گفت اسلحه می‌خرم می‌کشم‌تان. مادرمان هم همیشه تهدید می‌کرد به پدرتان می‌گویم شما را بکشد، بعد خودم هم رضایت می‌دهم. در سال‌هایی که در آن خانه زندگی می‌کردم، به‌شدت خانواده و مخصوصا مادر نفرت داشتم که هزاران هزار بلای ناجور سر دخترهایش می‌آورد و حتی به کشتنشان راضی است. آن‌قدر نفرت داشتم که اگر برای دیدن خواهرانم می‌خواستم بروم باید این خانم را ببینم و کنار خواهرانم او را دید دشواترین چیزی بود که می‌توانستم تجربه کنم.

شما چهار خواهر هستید. درست است؟

بله. یک بستری است. دنیا کشته شده و یکی از خواهرانم هنوز با همسرش زندگی می‌کند.

همسر همین خواهرتان که هنوز شما تست دنیا را آزار داده بود؟

بله.

شکایت نکردید؟

شکایت نکردیم. می‌ترسیدیم به ما هم‌ا مبوقع بکشند. دنیا را گرفته بودند که به او سر بخوارند که چرا این حرف را زدی. خانه بزرگم از حمایت کرد و آن موقع خانه که از ما حمایت کرد، صدای همه را خبط کرده بودم و روی یک فلش ریخته بودم. آن را بلود کردند. دنیا جلوی پدرم قسم خورد که دیگر ما را به کار نبرد و عادت روحی دارد او را می‌کشم. من همه چیز را به شوهرم گفته‌ام و او می‌داند چه اتفاقی برای من افتاده است و حتی شوهرم خواهرم که هنوز جدا نشده برای شوهر دنیا تسلط پیدا کرده بود و او را عذاب می‌داد به زامانی که می‌خواستند ازدواج کنند شوهر خواهرم که دنیا را اذیت کرده بود می‌گفت دنیا یک سال دیگر برمی‌گردد. یکجورهایی انگار نقشه داشت که دنیا طلاق بگیرد و برگردد و اتفاقات ناجوری در خانه بیفتد. آن موقع هم هرکسی که در جریان بود حرفش را باور کرد.

یعنی چه نسلط داشتند؟

مثلا مادرم به شوهر خواهرم می‌گفت پاشو همسرت را با کمربند بزن و او همه انجام می‌داد. یک شب قبل از اینکه دنیا را بکشند، مادرم به شوهر خواهرم گفته بود باید بیری دخترم را بکشی. چون خواهرم می‌گفت طلاق می‌خواهم.

خواهرتان چرا طلاق می‌خواست؟

سر همین تعرض‌هایی که شوهرش انجام داده بود (شوهرش را مقصر می‌دانست)، می‌گفت طلاق می‌خواهم. خواهرم همه ماجراها را می‌دانست و شوهرش هم می‌گفت اگر کسی بویی ببرد و تو بخواهی طلاق بگیری من همه شما را می‌کشم. حتی بچه‌ها را هم می‌کشم. همان شب هم مادرم به شوهر خواهرم می‌گوید باید همسرت را سرنگون کنی و بکشی که دنیا جیغ می‌زند و نمی‌گذارد خواهرم را ببرنند. مادرم یک لیوان به صورت خواهرم کوبید که ابرویش پاره شد و این را یک روز بعد از قتل دنیا فهمیدم که خواهرم گفت این اتفاق افتاده و روز بعد هم که دنیا را این‌جور به قتل می‌رساندند که صدردصد با نقشه بود که چه کاری انجام دهد و قطعا از قبل تصمیمش را گرفته بودند.

قتل دنیا چطور اتفاق افتاد؟

اصلا دقیق نمی‌دانم و فقط قطعه‌هایی است که شنیده‌ام. پدرم به دایی بزرگم زنگ می‌زند که من دنیا را کشته‌ام. بروید خانه اما ندارید دخترتو کجه‌ام برود بالا را ببیند. اینها هم به همه زنگ می‌زنند بیایید بروبم خانه ببینیم چه اتفاقی افتاده. همه می‌روند و می‌بینند دنیا غرق در خون و تکه‌پاره در اتاق افتاده است. این در حالی بود که دو روز قبل اینکه آقا که پیر یارستان است را آورده بود. همان موقع که تحت نظر اینها با من صحبت کرد و گوشی روی بلندگو بود و گفته بود فعلا نیذ رفته بودند و دنیا از آنها سیدجلال‌الدین نامه گرفته بود.

نامه چه چیز را گرفته بود؟

از آقا سیدجلال‌الدین تقاضا کرد بود به پدر و مادرم نامه بدهد که کاری با او نداشته باشند، یعنی او را نکشند و آقا هم نامه می‌دهد. اما آنها توجه نکردند و پدرم حتی بعد از اینکه دنیا را کشت به منزل سیدجلال‌الدین رفت و آنها را با دایی‌ام تماس گرفت و دایی هم با کلانتری تماس گرفت که ماموردا رفتند و او می‌داند چه اتفاقی برای من افتاده است و حتی شوهرم خواهرم که هنوز جدا نشده برای شوهر دنیا تسلط پیدا کرده بود و او را عذاب می‌داد به زامانی که می‌خواستند ازدواج کنند شوهر خواهرم که دنیا را اذیت کرده بود می‌گفت دنیا یک سال دیگر برمی‌گردد. یکجورهایی انگار نقشه داشت که دنیا طلاق بگیرد و برگردد و اتفاقات ناجوری در خانه بیفتد. آن موقع هم هرکسی که در جریان بود حرفش را باور کرد.

یعنی چه نسلط داشتند؟

بعد از اینکه جسد دنیا را برده بودند، خواهر کوچکم را که ۱۷ساله است و از مدرسه که رسیده بود مستقیم برده بودند روی خون دنیا. آنجا دستکش خونی خواهرم را برداشته بودند و یک دستمال خون در دست او گذاشته بودند و من در راه بودم. حدود شش ساعت طول کشید تا به کرمانشاه برسم. یک ساعت قبل از اینکه برسم، زهرا را به بهزیستی منتقل کرده بودند و آن هم به خاطر این بود که من دانم با کلانتری و بهزیستی تماس می‌گرفتم که خواهرم سر خون خواهرش است و دیوانه می‌شود. خواهر کوچکم می‌گفت دنیا را در اتاق او سر بریده‌اند. روی خون خواهرم ایستاده‌ام، همه می‌گویند باید روی خون خواهرت بروی و عزاداری کنی. خواهش می‌کردم که خواهرم را ببرند که مشکلی برایش پیش نیاید. جند بار ماموردا رفتند که نتوانسته بودند او را ببرند. در نهایت ماموردای بهزیستی که فکر می‌کنم خواهر کوچکم هم خودش با آنها همکاری کرده بود، موفق شدند او را ببرند. آن خانواده که هنوز هم به کلانتری رفته بود و من رفتم داخل کلانتری که حال روحی وحشتناکی داشت.

خواهرم خیلی ترسیده بود و هنوز هم در ترس و شوک است. یک تصویر خیلی وحشتناک دیده بود و من به کلانتری گفتم امنیت ندارد، باید با من به خانه دایی بزرگم بیاید. ماموردا ما را مخفیانه از در خارج کردند و به خانه دایی‌ام رفتیم. اما همین که رسیدیم شوهرش زنگ زد و خواهرم گوشی را روی پخش گذاشت که داد می‌زد اگر همین الان نیایی ردت را می‌زنم، هرجای دنیا که باشی پیدایت می‌کنم و می‌کشمت. خواهرم به حدی ترسیده که در را باز کرد و با سرعت از پله‌ها پایین رفت که برود. من هم با ۱۱۰ تماس گرفتم که خواهرم را تهدید می‌کنند، خودتان را برسانید. ماموردا آمدند صورت‌جلسه کردند. در نهایت هم خواهرم خانه دایی ماند. اما خاله بزرگم از همان قتلگاهی که دنیا کشته شده بود زنگ زد که باید برگردی اینجا و من گوشی را گرفتم و بردیدم چرا می‌گویید برگرد اینجا؟ آنجا خواهرم را کشتید. شما به من قول دادید که خواهرم در امان است و کمترین آسیبی نمی‌بیند. شما دنیا را آنجا کشتید و الان جرا این یکی خواهرم را هم می‌خواهید آنجا ببرید؟ پرسیدم می‌خواهید ما را هم بکشید؟ گفت آره می‌خواهیم بکشیمتان. گفتم می‌خواهی من را بکشی؟ گفت بله نفر بعدی هم تو هستی و گوشی را قطع کرد.

در حال حاضر برای درامان بودن از این تهدیدها چه کارهایی کرده‌اید؟

همان روز خاک‌سپاری برای امنیت خواهرم نیرو بردم ولی اجازه ندادند من سر مزار بروم. نیروی اورژانس اجتماعی و نیروهای امنیتی را بردم که خواهرم در امان باشد. در نهایت خودم سر مزار نرفتم اما شوهر خواهرم را مجبور به تعهد کردم که اگر اتفاقی برایش بیفتد مسئولش شوهرش است.

چرا شوهر خواهرتان تعهد داد؟

برای اینکه بعد آن جریانات خواهرم را خیلی شکنجه می‌داد و استخوان دستش را اندازه ۱۱ تیر ۱۵ سانت شکسته بود و کاملا نصب کرده بود و بیج و مهره شده بود و همیشه با اسلحه تهدیدش می‌کرد و دست خواهرم را دوباره شکست. یعنی دست شکسته را دوباره شکست و نگذاشت جوش بخورد و دوباره آن را شکست. حتی وقتی او در بیمارستان بستری بود، من از پلیس برای امنیت جان او کمک می‌خواستم اما وقتی ماموردا می‌رفتند می‌گفت همه جیز خوب است و در پاسخ به این که یک روز بعد از قتل دنیا قهمیدم که خواهرم بود و اسلحه‌ای را پشتش قایم کرده بود که اگر حرفی بزند او را بکشد. ماجرا به جایی رسید که فامیل‌هایی هم که نمی‌توانستند کمک کنند می‌گفتند او هم باید از شوهرش جدا شود و اجازه نمی‌دهیم شوهرش بعد از این ماجراها در این خانواده باشد. الان خواهرم را به تهران آورده‌اند و قرار به طلاق است و با وکیلی صحبت کرده‌ایم و قرار است وکالت من و خواهرم را بگیرد تا ثابت کنیم مادرمان هم در قتل دنیا مشارکت نداشته است. اما خواهرم الان در امنیت کامل نیست و فقط وقتی تنها باشد جواب می‌دهد و دائم هم می‌گوید من جایم امن است، همان حرف‌هایی که دنیا قبل از قتلش می‌گفت. تازه دنیا می‌خندید و می‌گفت تحت نظر اینها است. من نگران نباش و خواهر دیگرم هم حمل‌ها را می‌زند و با ترس می‌گویند جایم امن است. اما زنگ که می‌زنم گوشی من را جواب نمی‌دهد و مجبور به بشنود گوشی دایی بزرگ را جواب می‌دهد یا اگر آنجا هم باشند درب خانه‌ام نمی‌دهد. این هم موردی است که نشان می‌دهد مشکلی وجود دارد که خواهرم در خانه خاله سومم نمی‌تواند جواب من را جواب بدهد.

الان مادرتان کجا هستند؟

با وجود اینکه طبق ماموردا هم اعتراف کرده و حتی تمام فیلمی که حضور داشتند تعدادی‌شان به قتل، شهادت می‌دهند و خواهرم می‌گفت جلوی آنها گفته و دایی و دختردایی به شهم گفته‌اند شما می‌دهیم که این حرف را زده. خواهرم هر دو گفته و خودش اعتراف کرد او را دستکیر نمی‌کنند.

به چه چیز اعتراف کرده؟

بازجویی شده و گفته من خواهرم را در جایی گفته که من خانه را خالی کردم تا خواهرم نجات پیدا کند.

خواهر کوچکتان چرا بستری شده است؟

بعد از اینکه دنیا را کشتند، خواهر کوچکم را که ۱۷ساله است و از مدرسه که رسیده بود مستقیم برده بودند روی خون دنیا. آنجا دستکش خونی خواهرم را برداشته بودند و یک دستمال خون در دست او گذاشته بودند و من در راه بودم. حدود شش ساعت طول کشید تا به کرمانشاه برسم. یک ساعت قبل از اینکه برسم، زهرا را به بهزیستی منتقل کرده بودند و آن هم به خاطر این بود که من دانم با کلانتری و بهزیستی تماس می‌گرفتم که خواهرم سر خون خواهرش است و دیوانه می‌شود. خواهر کوچکم می‌گفت دنیا را در اتاق او سر بریده‌اند. روی خون خواهرم ایستاده‌ام، همه می‌گویند باید روی خون خواهرت بروی و عزاداری کنی. خواهش می‌کردم که خواهرم را ببرند که مشکلی برایش پیش نیاید. جند بار ماموردا رفتند که نتوانسته بودند او را ببرند. در نهایت ماموردای بهزیستی که فکر می‌کنم خواهر کوچکم هم خودش با آنها همکاری کرده بود، موفق شدند او را ببرند. آن خانواده که هنوز هم به کلانتری رفته بود و من رفتم داخل کلانتری که حال روحی وحشتناکی داشت.

خواهرم خیلی ترسیده بود و هنوز هم در ترس و شوک است. یک تصویر خیلی وحشتناک دیده بود و من به کلانتری گفتم امنیت ندارد، باید با من به خانه دایی بزرگم بیاید. ماموردا ما را مخفیانه از در خارج کردند و به خانه دایی‌ام رفتیم. اما همین که رسیدیم شوهرش زنگ زد و خواهرم گوشی را روی پخش گذاشت که داد می‌زد اگر همین الان نیایی ردت را می‌زنم، هرجای دنیا که باشی پیدایت می‌کنم و می‌کشمت. خواهرم به حدی ترسیده که در را باز کرد و با سرعت از پله‌ها پایین رفت که برود. من هم با ۱۱۰ تماس گرفتم که خواهرم را تهدید می‌کنند، خودتان را برسانید. ماموردا آمدند صورت‌جلسه کردند. در نهایت هم خواهرم خانه دایی ماند. اما خاله بزرگم از همان قتلگاهی که دنیا کشته شده بود زنگ زد که باید برگردی اینجا و من گوشی را گرفتم و بردیدم چرا می‌گویید برگرد اینجا؟ آنجا خواهرم را کشتید. شما به من قول دادید که خواهرم در امان است و کمترین آسیبی نمی‌بیند. شما دنیا را آنجا کشتید و الان جرا این یکی خواهرم را هم می‌خواهید آنجا ببرید؟ پرسیدم می‌خواهید ما را هم بکشید؟ گفت آره می‌خواهیم بکشیمتان. گفتم می‌خواهی من را بکشی؟ گفت بله نفر بعدی هم تو هستی و گوشی را قطع کرد.

در حال حاضر برای درامان بودن از این تهدیدها چه کارهایی کرده‌اید؟

همان روز خاک‌سپاری برای امنیت خواهرم نیرو بردم ولی اجازه ندادند من سر مزار بروم. نیروی اورژانس اجتماعی و نیروهای امنیتی را بردم که خواهرم در امان باشد. در نهایت خودم سر مزار نرفتم اما شوهر خواهرم را مجبور به تعهد کردم که اگر اتفاقی برایش بیفتد مسئولش شوهرش است.

چرا شوهر خواهرتان تعهد داد؟

برای اینکه بعد آن جریانات خواهرم را خیلی شکنجه می‌داد و استخوان دستش را اندازه ۱۱ تیر ۱۵ سانت شکسته بود و کاملا نصب کرده بود و بیج و مهره شده بود و همیشه با اسلحه تهدیدش می‌کرد و دست خواهرم را دوباره شکست. یعنی دست شکسته را دوباره شکست و نگذاشت جوش بخورد و دوباره آن را شکست. حتی وقتی او در بیمارستان بستری بود، من از پلیس برای امنیت جان او کمک می‌خواستم اما وقتی ماموردا می‌رفتند می‌گفت همه جیز خوب است و در پاسخ به این که یک روز بعد از قتل دنیا فهمیدم که خواهرم گفت این اتفاق افتاده و روز بعد هم که دنیا را این‌جور به قتل می‌رساندند که صدردصد با نقشه بود که چه کاری انجام دهد و قطعا از قبل تصمیمش را گرفته بودند.

قتل دنیا چطور اتفاق افتاد؟

اصلا دقیق نمی‌دانم و فقط قطعه‌هایی است که شنیده‌ام. پدرم به دایی بزرگم زنگ می‌زند که من دنیا را کشته‌ام. بروید خانه اما ندارید دخترتو کجه‌ام برود بالا را ببیند. اینها هم به همه زنگ می‌زنند بیایید بروبم خانه ببینیم چه اتفاقی افتاده. همه می‌روند و می‌بینند دنیا غرق در خون و تکه‌پاره در اتاق افتاده است. این در حالی بود که دو روز قبل اینکه آقا که پیر یارستان است را آورده بود. همان موقع که تحت نظر اینها با من صحبت کرد و گوشی روی بلندگو بود و گفته بود فعلا نیذ رفته بودند و دنیا از آنها سیدجلال‌الدین نامه گرفته بود.

نامه چه چیز را گرفته بود؟

از آقا سیدجلال‌الدین تقاضا کرد بود به پدر و مادرم نامه بدهد که کاری با او نداشته باشند، یعنی او را نکشند و آقا هم نامه می‌دهد. اما آنها توجه نکردند و پدرم حتی بعد از اینکه دنیا را کشت به منزل سیدجلال‌الدین رفت و آنها را با دایی‌ام تماس گرفت و دایی هم با کلانتری تماس گرفت که ماموردا رفتند و او می‌داند چه اتفاقی برای من افتاده است و حتی شوهرم خواهرم که هنوز جدا نشده برای شوهر دنیا تسلط پیدا کرده بود و او را عذاب می‌داد به زامانی که می‌خواستند ازدواج کنند شوهر خواهرم که دنیا را اذیت کرده بود می‌گفت دنیا یک سال دیگر برمی‌گردد. یکجورهایی انگار نقشه داشت که دنیا طلاق بگیرد و برگردد و اتفاقات ناجوری در خانه بیفتد. آن موقع هم هرکسی که در جریان بود حرفش را باور کرد.

از زندگی خودت بگو که در چندسالگی ازدواج کردی؟

من ۱۳ سالم تمام شده بود و هنوز چند ماهی مانده بود که ۱۴ سالم بشود که به اجبار من را به یکی از فامیل‌های پدرم دادند. به من گفتند با این آدم با این آدم.

یعنی چه به اجبار؟

یعنی گفتند اگر ازدواج نکنی، نمی‌گذاریم مدرسه بروی و تحصیل کنی، حتی کتکم هم می‌زدند. من هم سنم کم بود، نگران بودم که کتک نخورم و برای همین قبول کردم.

شوهرت چند سالش بود و چه نسبتی با پدرت داشت؟

آن موقع شوهرم حدود ۳۵ سال داشت و پسر دخترخاله پدرم بود.

چند سالت بود که از او جدا شدی؟

۳۲ سالم که بود به خاطر اسارت کاملی که در آن سال‌ها داشتم، تصمیم گرفتم جدا شوم و به آن زندگی پایان بدهم.

چرا در چنان شرایطی تو را به مردی دادند که حدود دو برابر سنت را داشت؟

چون حدود ۳۰ سال پیش با شباید هم قبل‌تر، عموی پدرم، عمه آنها را که همسرش بود، کشته بود و آنها ماجرا را فراموش نکرده بودند، یک جورهایی حس می‌کردند که جنین وصلتی باید صورت بگیرد تا کدورت‌ها از بین برود.

چرا در اسارت کامل بودی؟

چون نه حق تحصیل داشتم و نه هیچگونه اراده شخصی برای تصمیم‌گیری درباره زندگی خودم. چون آزادی نداشتم، تصمیم به جدایی گرفتم.

نظر خانواده درباره تصمیم جدایی شما چه بود؟

اول موافقت کردند و بعد از شش، هفت ماه درحالی‌که دختر سه‌ساله داشتم، مخالفت کردند و آن موقع بود که من تصمیم گرفتم جدا شوم و به شهر دیگری رفتم.

خانواده چطور مخالفت خود را نشان دادند؟

هنوز طلاق نگرفته بودم، چند بار کتک‌کاری شد و پدرم به درخواست مادرم من را از خانه بیرون کرد.

چطور شما را از خانه بیرون کردند؟

مادرم گفت بیا من به این خانه نمی‌آیم یا این دختر را که جدا شده. باید از خانه بیرون کنی.

وقتی با این واکنش روبه‌رو شدی، چه کردی؟

پدرم من را کتک زد و از خانه بیرونم کرد. اما من طلاق گرفتم و مستقل شدم. حتی دو، سه سال اول هم خیلی ادیتم کردند. اما در نهایت مستقل شدم و روی پای خودم ایستادم و بعد از آن نتوانستند آسیب جدی به من بزنند. اما در کل همه‌چوره و در هر مسئله‌ای از زندگی‌ام که می‌توانستند نقش داشته باشند، تخریب و نابودی ایجاد کردند.

الان دختران کجاست؟

پیش پدرش.

با توجه به اتفاقی که برای خواهرت بعد از جدایی افتاد، دوخت جوان سالم به دربردی؟

من را هم تبدید به قتل کردند. اما من چون سعی کردم مستقل شوم، نتوانستند بلایی سرم بیاورند، البته چند بار کتکم زدند.

پدر و مادرتان چند سال دارند؟

پدرم ۵۲ سال دارد و مادرم براساس شناسنامه‌ای که دارند، ۵۲ سال‌شان است. اما آن‌طورکه خودشان می‌گویند، اگر شناسنامه مال خودش نباشد و شناسنامه خواهرش باشد، ۵۰ سالش است.

درباره دنیا. آن خواهری که کشته شد بگویید. چند سال داشت؟

دنیا ۳۳ سالش بود. زمانی که من طلاق می‌گرفتم، شش، هفت ماه خانه پدرم بودم و کارهای طلاق را انجام می‌دادم که خواهرم با پدردایی‌مان نامزد شد. آن زمان حال روحی مناسبی نداشت و دائم گریه می‌کرد.

چرا حال روحی مناسبی نداشت؟

آن زمان به من کفت از طرف شوهر خواهرم دوم (یکی از اقوام نزدیک‌مان) به او تعرض شده و او آزادانه زندگی نمی‌کند و زیر تسلط آنها نباشد. به هر حال دو روز قبل از اینکه قتل او اتفاق بیفتد، مادرشوهر دنیا که زن‌دایی‌مان است، به من زنگ زد و گفت باید برایی پیش رهبر یارستان اهل حق، سیدجلال‌الدین حیدری.

چرا باید پیش رهبر اهل حق می‌رفت؟

به من گفتند دنیا طلاق گرفته و دارند ادیتش می‌کنند. او را تحت فشار گذاشته‌اند و مادرت می‌خواهد به او را مراجعه بکیرد. ما هم همه جیز را راجع به آن اتفاق که برای دنیا رخ داده، می‌دانیم.

مگر چه اتفاقی افتاده بود؟

زن‌دایی‌ام همان جریانی را که چند سال پیش اتفاق افتاده بود، بیان کرد و گفت ما هر جیزی را که می‌دانستیم، گفتیم. گفتیم تقصیر از آنها گذشته که زندگی همه ما نابود شده و روی زندگی خود هم تأثیر گذاشته است. زن‌دایی‌ام از من خواست من هم پیش سیدجلال‌الدین بروم و همه جیز را بکویم. بعد من به دنیا زنگ زدم و از دنیا پرسیدم طلاق گرفته‌ای؟ گفت آره. پرسیدم می‌خواهی پیش آقا برویم؟ گفت نه، فعلا نمی‌خواهم برویم. تو نیا و لازم نیست بیایی و فقط شکایت از شوهرم را بکذار در جریان باشد. گفت: خاله‌ها هم که در پروندهات متهم به کتک‌زدنت هستند، حاضر شده‌اند علیه شوهرم شهادت بدهند.

برای چه شهادت بدهند؟

که شوهرم هم مسن و هم او را ادیت کرده و کتک زده. اما در نهایت هم از من خواست به خاله‌ها و دایی‌ها رضایت بدهم. ولی شکایتم از شوهرش را پس نکیرم. من هم پذیرفتم ولی از او پرسیدم مطمئنی جایت در امنیت است؟ چون زمانی که دنیا را از پیش مسن می‌بردند، گفتند نمی‌گذاریم خاله پدر و مادرت برکردد.

چرا نمی‌خواستند دنیا به خانه برت برکردد؟

به خاطر ماجرای تعرضی که اتفاق افتاده بود، گفتند ما اجازه نمی‌دهیم سر این مسئله طلاق بکیرد و به خانه بدرتان برکردد. اما خوب کوشی روی بلندکو بود و صدای من را همه می‌شنیدند و خواهر کوچکم هم شهادت داد این حرف‌ها را به دنیا گفته بودند که این‌جور صحبت کند. روز بعد از آن دنیا از طریق یک اکانت اینستاکرام به من پیام داد که می‌خواهند کوشی را از من بکیرند و در خانه حبسم کنند. جند روز اول هم می‌خواستند من را بکشند و الان هم می‌خواهند کوشی را از من بکیرند و مامان هم بابا را بر می‌کند. من در امنیت نیستم. آن موقع بود که به او کفتم جند روز دیکر به خانه می‌روم. دنیا کفت اکر بیایی تو را هم می‌کشند و به او کفتم این کوشی را من بر می‌کردم؟ چرا من را بکشند؟ کفت آخر قبلا خیلی تهدید کرده‌اند که تو را می‌